

## پدیدارشناسی هرمنوتیکی به مثابه یک روش در فلسفه مارتین هیدگر<sup>۱</sup>

علی حسینی\*

مهناز حسین پور\*\*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۸/۶ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۰/۱۵

DOI: 10.22096/ek.2020.62711.1044

### چکیده

موضوع اصلی که هیدگر در فلسفه خود مطرح می‌کند وجود است. در نظر وی، وجودشناسی بعد از افلاطون و ارسطو در مسیر فراموشی قرار گرفته و جای خود را به معرفت‌شناسی داده است. بی‌توجهی به معنای حقیقی وجود و اهتمام به موجود و ماهیت آن، احساس ناخشنودی را در هیدگر برانگیخت و باعث شد او محور فلسفه خود را بر وجودشناسی بنا نهد و برای فراتر رفتن از مفهوم وجود و رسیدن به حقیقت عینی و انضمامی وجود تلاش فراوانی کند. هیدگر برای رسیدن به این منظور به دنبال راهی برای شناسایی وجود است؛ به همین دلیل به انسان رو می‌آورد. از منظر او، انسان تنها موجودی است که توانایی پرسش از وجود را دارد و تنها پدیداری است که می‌تواند به همه پدیدارها معنا ببخشد. هیدگر وجودشناسی خود را با تحلیل وجودی انسان یا تحلیل اگزیزستانسیال آغاز می‌کند و با روش پدیدارشناسانه قصد دارد خصوصیات و

۱. این مقاله برگرفته از پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته فلسفه دانشگاه یاسوج است.

\* استادیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه یاسوج، کهگلویه و بویر احمد، ایران. «نویسنده مسئول»

Email: a.hoseini@yu.ac.ir

\*\* دانش‌آموخته کارشناسی ارشد فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه یاسوج، کهگلویه و بویر احمد، ایران.

Email: ali\_2012003@yahoo.com



۲۳۲ هستی و شناخت / سال ۶ / شماره ۱ / پیاپی ۱۱ / صص ۲۳۱-۲۶۱

احوال و وجودی انسان را به تصویر بکشد. لازمه این نوع شناسایی وجود، تحلیل آگزیستانسی است که به سمت هرمنوتیک هدایت کند. هیدگر پدیدارشناسی را روش بازگشت به سمت وجود و هرمنوتیک را نیز وجه وجودی انسان و روشی برای مسأله هستی می‌داند؛ از آنجا که وجودشناسی باید در پی یافتن معنای وجود از طریق پدیدارشناسی هرمنوتیکی وجود انسان باشد، به وابستگی وجودشناسی، پدیدارشناسی و هرمنوتیک در فلسفه هیدگر می‌رسیم. پژوهش حاضر در پی بررسی پیوند هرمنوتیک و پدیدارشناسی و تحلیل پدیدارشناسی هرمنوتیکی به عنوان یک روش در فلسفه هیدگر برای شناسایی وجود است. روش به کار رفته، کتابخانه‌ای است و مطالب مقاله با مطالعه منابع و آثار مختلف و نیز تحلیل و تبیین آن‌ها جمع‌آوری شده است.

واژگان کلیدی: پدیدارشناسی؛ هرمنوتیک؛ پدیدارشناسی هرمنوتیک؛ دازاین.

### مقدمه

در فلسفه جدید اصطلاح پدیدارشناسی بیش از همه یادآور مکتب فکری هوسرل، فیلسوف آلمانی و استاد هیدگر، است. هیدگر از منتقدان بزرگ تاریخ متافیزیک عقل‌باور غرب است. وی در فلسفه خود پدیده را بررسی کرده و متافیزیک او همان وجودشناسی (Ontology) پدیده‌گرایانه است. به تعبیر هیدگر، تاریخ متافیزیک تاریخ غفلت از وجود است. وی در پرتو این نگاه، سعی کرد تمام پدیده‌های انسانی را توضیح دهد، از تاریخ گرفته تا روابط انسانی، علم و تکنولوژی، فلسفه، علوم اجتماعی، رادیو، تلویزیون و جز آن را. هیدگر، با توجه به فلسفه یونان، هر آنچه «هست» (Being) و «موجودیت» (Being-Itself) دارد را پدیدار نامید. وی در کتاب وجود و زمان جنبه‌ای از پدیدارشناسی را بررسی و مطرح می‌کند که «پدیدارشناسی هرمنوتیکی» (Hermeneutic Phenomenology) نام دارد؛ چون او پدیدارشناسی را روش تفسیری یا هرمنوتیکی می‌داند. پدیدارشناسی یکی از اصطلاحات فلسفه متعارف است و در اواخر قرن هجدهم به معنای مطالعه پدیدار، یعنی آنچه ظاهر و نمایان می‌شود، به کار برده شده است.<sup>۱</sup> پدیدار به این معنا مرادف صرف و نمود می‌شود و لامبر، فیلسوف و ریاضیدان فرانسوی (۱۷۲۸-۱۷۷۷) نیز آن را در کتاب ارغنون نو به همین معنا استعمال کرده و پدیدارشناسی را بحث در ظواهر، زمان و مکان محسوس دانسته است.<sup>۲</sup> در واقع، پدیدارشناسی قرن بیستم با رهیافت هوسرلی آن، تحت عنوان پدیدارشناسی استعلایی و رهیافت ژان پل سارتر و موریس مرلوپوتتی با پدیدارشناسی وجودی و رویکرد هیدگر و پل ریکور با پدیدارشناسی هرمنوتیکی، امروزه در آلمان بیشتر به ارای هیدگر، و در فرانسه به سارتر و مرلوپوتتی توجه می‌شود.

پدیدارشناسی روشی است برای توصیف پدیدار؛ یعنی آنچه بی‌واسطه داده می‌شود. به این اعتبار، پدیدارشناسی از دانش‌های طبیعی صرف نظر می‌کند. بنابراین، موضوع آن ماهیت یا چیستی است؛ یعنی محتوای معقول و ایدئالی پدیدارها که در بینش بی‌واسطه یا شهود ماهیت ادراک می‌شود. از این لحاظ در تضاد با فلسفه سده نوزدهم است که نه ماهیت موجود در خود یا قائم به ذات را

۱. نک: ورنو وال، ۱۳۷۲: ۱۱.

۲. نک: ورنو وال، ۱۳۷۲: ۱۱.

معتبر می‌داند و نه امکان شناخت ماهیت را.<sup>۱</sup> با این مقدمه کوتاه و در یک نگاه کلی، می‌توان پدیدارشناسی را مطالعه و توصیف پدیدار، یعنی آنچه بر حواس انسان ظاهر می‌شود، دانست. پیش از آنکه پدیدارشناسی در عصر حاضر، به عنوان یک روش، به کار برده شود، مسئله شناخت همچنان یکی از مسائل مبهم و حل‌نشده فلسفی، برای فیلسوفان و اندیشمندان بود و هر فیلسوف درصدد بود به فراخور درک و فهم فلسفی خویش به آن جواب دهد. بنابراین پدیدارشناسی، به عنوان روش پژوهش، مدعی حذف دوگانگی‌ها و شکاف بین فاعل شناسا و متعلق شناخت است؛ چراکه پدیدار نتیجه و ثمره ارتباط ذاتی ذهن و عین است. در واقع، پدیدارشناسی نزد هیدگر روش کشف ذوات به معنای هوسرلی نیست، بلکه روش وجودی و به همین دلیل گونه‌ای هستی‌شناسی است. به تصریح وی، هستی‌شناسی تنها به عنوان پدیدارشناسی ممکن است. پدیدارشناسی به معنای اصیل کلمه هرمنوتیک (Hermeneutic) است؛ زیرا هرمنوتیک نه یک روش، بلکه وجه وجودی انسان است. فهمیدن (Understanding) یا درون فهمی کلید بحث‌های هرمنوتیک هیدگر است.<sup>۲</sup>

هرمنوتیک کلمه‌ای است که در محافل کلامی و فلسفی و ادبی هر روز بیش از پیش شنیده می‌شود. جنبش هرمنوتیک جدید در علم کلام پروتستان اروپایی به صورت جنبش مسلط درآمده و بر این ادعا است که علم هرمنوتیک کانون مسائل کلامی امروز است؛<sup>۳</sup> اما امروزه هرمنوتیک، به عنوان شاخه‌ای از دانش، در طول تاریخ کوتاه خویش به حجمی از تفکر اشاره و دلالت دارد که از فرط تنوع، کمتر انضباط پذیرفته است. بنابراین عناوینی که تحت این نام بررسی می‌شوند بسیار گسترده و ناهمگونند و به زمینه‌های متنوع تاریخی، فرهنگی، اجتماعی و نظری گسترش یافته‌اند.<sup>۴</sup> هرمنوتیک روشی فلسفی است که عمدتاً بر واقعیت تکیه دارد؛ واقعیتی که به واسطه زبان و موقعیت تاریخی ما واقعیتی تأویل شده است. هرمنوتیک یک روش‌شناسی نیز به شمار می‌رود که با ماهیت تأویل و فهم سر و کار دارد و نتایجش تأثیرات

۱. نک: بوخسکی، ۱۳۷۹: ۱۰۴.

۲. نک: خاتمی، ۱۳۸۵: ۶۵-۷۰.

۳. نک: پالمر، ۱۳۸۶: ۷.

۴. نک: واعظی، ۱۳۸۶: ۲۱؛ احمدی، ۱۳۷۷: ۱۷-۱۸.

پدیدارشناسی هرمنوتیکی به مثابه یک روش ... / حسینی و حسین پور ۲۳۵

وسیع‌تری نه تنها بر مطالعات ادبی، بلکه بر دین‌شناسی تطبیقی، مردم‌شناسی و رشته‌های گوناگون علوم انسانی داشته است. هرمنوتیک طی چند قرن اخیر توانسته است، در نقش یک دانش یا فن مستقل، جایگاهی ویژه در حوزه تفکر بشری بیابد. امروزه متفکران برجسته فراوانی که به روش‌شناسی متون مشغولند، در این خصوص تأمل و پژوهش دارند.

در حقیقت، هرمنوتیک از نظریات مطرح سده‌های اخیر است که در حوزه‌های علم، ادبیات و هنر سبب خلق آثار متعددی بوده است، به خصوص در ادبیات و نقد که متأثر از تکررات تأویل‌ها است، اما سابقه باورهای منتسب به آن را باید در هرمتیسم جست که به سال‌های پیش از میلاد در مصر باستان برمی‌گردد. بر این اساس، هرمنوتیک امروزه به صورت مبنایی عام و معتبر در روش‌شناسی علوم انسانی درآمده است که در عین حال بر روش‌شناسی علوم تجربی نیز تأثیر گذاشته و ضمن توجه به مرزها و تفاوت‌های این دو نوع علم، تقابل آن‌ها را به نوعی تعامل مبدل کرده است. به طور کلی، پدیدارشناسی هرمنوتیکی بر شک دکارتی استوار است و بر همین مبنا شناخت حقیقت را هدف اصلی خود قرار داده است.

هیدگر معتقد است طرحی که بر مبنای سوژه‌محوری در غرب رشد کرد، با شکست مواجه شده است. وی طرح سوژه‌محور را منشأ اصلی بحران‌ها و مشکلات جهان معاصر تلقی می‌کند. هیدگر با انتقاد شدید از جامعه مدرن غرب، آوارگی و غربت غمبار انسان در این جامعه را ناشی از نظرگاه و تکنولوژی پیشرفته‌ای می‌داند که مبتنی بر اندیشه‌هایی بی‌بنیاد و بریده از حقیقت هستی است. او با این انتقاد قصد عرضه اندیشه و طرحی تازه دارد؛ طرحی که وصف خاصش «در راه بودن» است. آرای فلسفی و روش او در شناخت و تحلیل وجود، استدلالی نیست و از شناخت‌های حضوری استفاده می‌کند. به عبارتی دیگر، تأملی غیر استدلالی درباره وجود، جهان، انسان و کلاً موجودات دارد.<sup>۱</sup>

تمرکز اصلی پدیدارشناسی هرمنوتیکی بر بررسی تجربه آگاهانه و هدف آن توصیف تجربیات زندگی اجتماعی به همان صورتی است که در زندگی واقع شده‌اند و دقیقاً در همین جا است که مبحث هرمنوتیکی هیدگر شروع می‌شود. روش وی که به پدیدارشناسی هرمنوتیکی معروف شده است،

۱. نک: کمالی، ۱۳۹۰: ۱۶.

با روش‌های استدلالی فلاسفه‌ای چون دکارت و کانت و روش کشف و شهود عرفانی و نیز روش پدیدارشناسی استعلایی هوسرل کاملاً تفاوت دارد. هرمنوتیک در نظر هیدگر بحث و جدل درباره مفاهیم و مقولات نیست، بلکه اساساً آشکارکردن چیزی است که در درون ما می‌گذرد.

هیدگر در فلسفه خود انسان را دازاین معرفی می‌کند، ولی مقصودش از این دو واژه یکی نیست. اصطلاح Dasein عبارتی ترکیبی است از (Sein) به معنای هستی و (Da) به معنای آنجا. مراد از آنجا همان در جهان بودن است و مراد از جهان، موقعیت وجودی و تاریخی است که انسان در آن حضور دارد. پدیدارشناسی به منزله هرمنوتیک، فرایند گونه‌ای از خودفهمی است که برای دازاین امکان‌پذیر است. دازاین در فهم خویشتن درصدد تعیین اوصاف و ویژگی‌های خویش نیست، بلکه بیشتر در پی فهم امکاناتی است که فراروی نحوه هستی خاص خودش وجود دارد.

تلاش پژوهش حاضر این است که روش پدیدارشناسی هرمنوتیکی را از موازات وجود دازاین در فلسفه هیدگر مورد بررسی و مذاقه قرار دهد. لازمه این کار بررسی پدیدارشناسی هرمنوتیکی در نظام فلسفی هیدگر است؛ از این رو ابتدا پدیدارشناسی و هرمنوتیک به صورت مستقل و در گام بعد از دیدگاه هیدگر بررسی شده‌اند. روشن است که نگرش ما بر تحلیل وجود آنجایی (دازاین)، به عنوان موجودی که شایستگی و صلاحیت کشف وجود را دارد، استوار است؛ بنابراین بازنمایی اندیشه‌های هیدگر با تکیه بر ساحت روش‌شناختی نظریه پدیدارشناسی هرمنوتیکی محور اصلی تحقیق خواهد بود.

### پدیدارشناسی

اصطلاح پدیدارشناسی از زمان کانت، و حتی کمی پیش از او، کمابیش در فلسفه به کار می‌رفته؛ اما مبنای اشتها آن بیش از هر چیز کتاب معروف هگل، یعنی پدیدارشناسی روان، است. با این حال امروزه وقتی این اصطلاح را به کار می‌برند، در بیشتر موارد پدیدارشناسی هوسرل فیلسوف آلمانی را مراد می‌کنند. پدیدارشناسی از نظر لغوی به معنای شناخت، تشریح و تبیین پدیده‌ها است. از آنجا که واژه پدیدارشناسی را به معنای توصیف و نشان دادن به کار برده‌اند، اگر آن را

پدیدارشناسی هرمنوتیکی به مثابه یک روش ... / حسینی و حسین پور ۲۳۷

مطالعه یا شناخت پدیدار بدانیم، هر چیزی که ظاهر شود پدیدار است؛ یعنی پدیدار هر چیزی است که در حیطه ادراک و آگاهی انسان قرار گیرد، مانند پدیدارهای مادی، زیست‌شناختی و انفعالی. قلمرو و حیطه آن در عمل گسترده‌تر است؛ از این رو می‌تواند در همه علوم به کار رود. بنابراین پدیدارشناسی به طور مستقیم به فهم تجربه زیسته یا تجربه بودن اشاره دارد و شناخت پدیده‌ها را بر طبق ادراک استفاده‌کنندگان بررسی می‌کند. مکتب پدیدارشناسی، که هوسرل آن را پایه‌گذاری کرد، به دنبال این بود که با تفکیک آگاهی بی‌واسطه از آگاهی بی‌واسطه، آگاهی انسان از پدیده‌های ذهنی که به واسطه بودن در ذهن برای وی ظاهر می‌شوند و حتی ممکن است واقعیت نداشته باشند را مطالعه می‌کند.

کلمه پدیدارشناسی از دو کلمه یونانی (Phainomenon) و (Logos) مشتق شده است. کلمه (Phainomenon) از فعل (Phainesthai) به معنای ظاهر و آشکار شدن می‌آید و این فعل را می‌توان تا ریشه هندواروپایی (Pha) پی گرفت. بنابراین پدیدار چیزی است که خود را نشان می‌دهد، چیزی است که در نور ظاهر می‌شود.<sup>۱</sup> درباره جزء دوم کلمه، یعنی (Logy)، دو دیدگاه وجود دارد. هوسرل آن را مأخوذ از لوگوس به معنای شناخت‌شناسی دانسته است، در حالی که شاگرد او، هیدگر، آن را در اصل از مصدر (Legein) به معنای (Aphophainesthai) به معنای نشان دادن، آشکار ساختن و به چیزی اجازه دیده شدن دادن می‌داند.<sup>۲</sup>

روش فنومنولوژی نه قیاس است، نه تجربی، بلکه عبارت است از نشان دادن و روشن کردن (Aufweisurg Monstration) آنچه داده شده است. پدیدارشناسی چیزی را با قانون‌ها توضیح نمی‌دهد و از هیچ اصولی استنتاج نمی‌کند، بلکه بی‌واسطه آنچه را در برابر آگاهی قرار دارد – یعنی موضوع خود را – شهود می‌کند. در نتیجه، تمام توجه آن تنها به چیزی است که عینی یا موضوعی است. علاقه مستقیمی به مفهوم ذهنی و فعالیت ذهن ندارد، بلکه به چیزی که دانسته شده، مشکوک شده، منظور قرار گرفته و مانند آن علاقه‌مند است.<sup>۳</sup> پدیدارشناسی شیوه دسترسی

۱. نک: مک‌کواری، ۱۳۷۷: ۱۷.

۲. نک: جمادی، ۱۳۸۵: ۸۳؛ خانمی، ۱۳۸۵: ۲۲۴.

۳. نک: بوخسکی، ۱۳۷۹: ۱۰۹؛ مک‌کواری، ۱۳۷۶: ۵۰.

مبیین و مبرهن چیزی است که باید موضوع هستی‌شناسی قرار گیرد. بنابراین پدیدارشناسی آشکارا عدم کفایت جدایی فاعل و متعلق شناسایی را برای تعریف شناخت نشان می‌دهد. یاسپرس، به عنوان یک فیلسوف آگزیستانسیالیست، برای حل مسئله جدایی بین فاعل و متعلق شناسایی، نظریه وجود فراگیر را طرح می‌کند. در واقع اصل مشهور پدیدارشناسان که هر ادراکی همواره ادراک چیزی است، مبیین این مطلب است که بدون فاعل شناسایی متعلق وجود ندارد.<sup>۱</sup> هدف نهایی پدیدارشناسی نقطه‌ای است که در آن هیچ شکافی بین شناسایی و اشیای فی نفسه خارجی در کار نیست.

مفهوم اولیه و اصلی پدیدارشناسی از تفسیر و توضیح واژه‌های پدیدار (Phenomenon) و لوگوس (Logos) معلوم می‌شود. بین چیزهایی که با این واژگان نامیده می‌شوند، رابطه‌ای درونی وجود دارد؛ پس مفهوم پدیدارشناسی (Phenomenology) چیزی بیش از یک مفهوم روش‌شناختی نیست. بنابراین این مفهوم موضوع وجودشناسی را که معنای حقیقت وجود است مشخص نمی‌کند، بلکه معنای پدیدارشناسی را با رجوع به این شعار هوسرل می‌توان تبیین کرد: «بازگشت به خود اشیا» (Return to the Thing Themselves)؛ اما به تفسیر هیدگر، این شعار به این معنا است که وجودشناسی از هرگونه نظام‌سازی پادرها و بی‌مبنا، بافت تصادفی و ساختگی مفاهیم به ظاهر موجه و هرگونه هواخواهی از مسائل کاذب اجتناب می‌ورزد. هیدگر تصدیق می‌کند که این اولین ویژگی روش پدیدارشناختی تقریباً بی‌اهمیت است.<sup>۲</sup> البته پدیدارشناسی از حیث موضوع همان علم هستی‌هستندگان یا وجودشناسی است.

در حقیقت، پدیدارشناسی پژوهشی است درباره تجربه انسان و شیوه‌هایی که چیزها از طریق آن و در آن، تجربه خودشان را به ما اهدا می‌کنند. پدیدارشناسی می‌کوشد معنایی از فلسفه که در نزد افلاطون می‌توان یافت را احیا کند و به وضع اولیه خود بازگرداند. بنابراین پدیدارشناسی از اندیشه باستان و مدرسی بسی فراتر می‌رود و سخت می‌کوشد تا زندگانی فلسفی را در شرایط کنونی ما بار دیگر به کار اندازد.<sup>۳</sup>

۱. نک: لیوتار، ۱۹۶۹: ۵۴.

۲. نک: کوکلمانس، ۱۳۸۸: ۱۷۹.

۳. نک: محمدیانی، ۱۳۸۴: ۳۴-۳۶.



پدیدارشناسی هرمنوتیکی به مثابه یک روش ... / حسینی و حسین پور ۲۳۹

پدیدارشناسی اگرچه به دلیل ذات حقیقت‌یاب خود روش هرمنوتیک را اساس کار خود قرار داده و به دنبال ادراک فهم پدیده از جهان پیرامون خود است و به این وسیله شناخت و فهم را بنیاد دقیق کرده، عاری از اشکال نیست و نقدهایی را نیز می‌توان بر آن وارد کرد. البته پدیدارشناسی، به جز حوزه معرفت‌شناسی (Epistemology) و فلسفه، در حوزه‌هایی مانند دین، اخلاق، تاریخ، نقد ادبی، حقوق، هنر و جامعه‌شناسی نیز به کار رفته است. آلکساندر پفندر (۱۸۷۰-۱۹۴۱) پدیدارشناسی را در روان‌شناسی به کار برد و اُسکار یکر، شاگرد هوسرل، در فلسفه ریاضیات، آدلف راینخ (۱۸۸۳-۱۹۱۷) در فلسفه حقوق و دیگران در زمینه زیبایی‌شناسی از آن بهره برده‌اند؛ اما کاریست این روش در علوم - و در گرایش‌های مختلف فلسفی - به آن معنا نیست که این اشخاص را کاملاً پیرو هوسرل بدانیم، بلکه تا این حد می‌توان گفت که مقصود دانشمندان از اصطلاح پدیدارشناسی در علوم، به‌ویژه در فیزیک، برداشت توصیفی و شناخت و توضیح چگونگی‌ها است، نه برداشت تبیینی و بیان چرایی‌ها.<sup>۱</sup>

هدف پدیدارشناسی در دریافت بی‌واسطه اشیا این است که اشیای عالم از ورای مفاهیم بررسی نمی‌شوند؛ برای مثال، ابعاد ثلاثه از خود موم گرفته شود، در ساختن فلسفه مکان از خود مکان خارج نشویم، در دیدن کوه و دشت خود آن‌ها را آن‌طور که هستند و پدیدار می‌شوند ملاحظه کنیم، انسان را از تجلیاتش ببینیم.<sup>۲</sup> پدیدارشناسی تنزیه شناسایی از پیش‌داوری‌ها، عادت‌ها و عقایدی است که متحجر شده‌اند و خود حجاب و مانع دریافت داده‌های بی‌واسطه می‌شوند. این تنزیه و خالص‌سازی ذهن و اشیا از امور متقدم به خاطر میل به خود آنها، به مدد روشی است که آن را رد و ارجاع پدیدارشناختی می‌خوانند. این روش هر هستی را به محض وجود پدیدار مؤول می‌کند و هر شناختی را از برابر دیدگاه بداهت «من فکر می‌کنم، پس هستم» می‌گذراند.<sup>۳</sup> حاصل اینکه ما در پدیدارشناسی به اشیا رو نمی‌آوریم، بلکه اشیا خود را بر ما آشکار می‌سازند. همین که ما در تلقی اشیا به امکان و آمادگی برای قبول حقایق اشیا استناد جستیم، دیگر تفسیر نمی‌تواند بر مبنای صرف آگاهی و مقولات ذهنی ما باشد.

۱. نک: بیات، ۱۳۹۱: ۶۰-۶۱.

۲. نک: نوالی، ۱۳۸۳: ۲۴۰.

۳. نک: هوسرل، ۱۹۸۱: ۴۸.

شعار اصلی پدیدارشناسی این است که ادراک همواره ادراک یک شیء است، یعنی ادراک بدون وجود اشیا بی محتوا است و اشیا بدون فاعل شناسایی، به صورت فی نفسه و در حد ذات خود خالی از معنا هستند. این اصل پدیدارشناسی در همه جا قابل انطباق است. به همان نحو که نمی توانیم در ابتدا از ادراک محض صحبت کنیم، در اینجا نیز نمی توانیم از شیء محض صحبت کنیم. در واقع، شیء از ورای یک وسیله فهمیده می شود، یعنی هر شیء از خلال محل معرفی که دارد معنا می شود و موجودی ساده و فقط داده شده محض نیست، بلکه یک معنا است؛ ولی برای فهمیدن شیء باید وسیله را از ابزار بودن تقلیل دهیم و به مرتبه ادراک محضی که در واقع بی ادراکی است، منتقل کنیم تا معنای شیء فهمیده شود.<sup>۱</sup> البته سعی پدیدارشناسی بر این است که اشیا را بدون سبق ذهنی و شتاب زدگی دریابد و معلومات به دست آمده را با کمک هر نوع شک و تردید بیازماید تا اینکه وصول به خود شیء ممکن گشود؛ خود شیء یا ماهیت شیء در ضمن پدیدار ظاهر می شود و مستقل از آن نیست.<sup>۲</sup> در واقع، سراسر پدیدارشناسی نوعی تصریح در عین وضوح و بدهت و نوعی وضوح و بدهت تصریح است. بدهتی که روشن و واضح می شود و تصریحی که وضوح و بدهت را عرضه می کند همان تجربه پدیدارشناختی است. از این نظر پدیدارشناسی نمی تواند جز به صورت هرمنوتیک انجام پذیرد. بنابراین وقتی سؤال می شود «پدیدارشناسی چیست؟»، نیم قرن پس از نخستین کاوش های هوسرل، می تواند شگفت به نظر آید. به رغم این شگفتی باید اذعان داشت که این پرسش همچنان بی پاسخ مانده است.

سؤال از چیستی پدیدارشناسی مبنی بر این است که پدیدارشناسی یکی از نظام های فلسفی معاصر است که احکام فلسفی ویژه خود را دارد؛ حال آنکه در حقیقت چنین نیست. در فلسفه معاصر نظام یا مکتبی به نام پدیدارشناسی که احکام معینی داشته باشد، وجود ندارد؛ چون پدیدارشناسی نه یک مکتب فلسفی در میان سایر مکاتب است و نه یک گرایش فلسفی معاصر، بلکه در حقیقت یک جنبش است. جنبش پدیدارشناسی عنوان کتابی است از هربرت اسپینگلیبرگ که با ترجمه مسعود علیا در سال ۱۳۹۱ منتشر شد. هدف نویسنده این بوده که

۱. نک: کوروز، ۱۳۷۹: ۴۵؛ نوالی، ۱۳۸۳: ۱۷۷.

۲. نک: کوروز، ۱۳۷۹: ۲۶.

پدیدارشناسی هرمنوتیکی به مثابه یک روش ... / حسینی و حسین پور ۲۴۱

درآمدی تاریخی بر این جنبش فکری ارائه کند. اسپیکلبرگ در مورد اینکه چرا اصطلاح مبهمی همچون جنبش - که اطلاق آن در جهان سیاست و جهان هنر بسیار مناسب تر است - را برای امری فلسفی، یعنی پدیدارشناسی، به کار می برد، می گوید: ۱. پدیدارشناسی برخلاف فلسفه های ایستا، فلسفه ای پویا با جریانی پرتحرک است؛ ۲. پدیدارشناسی مثل هر جریانی مرکب از چند جریان فرعی موازی است که به هم مرتبطند، ولی به هیچ وجه یکسان نیستند و امکان دارد با آهنگ هایی متفاوت حرکت کنند؛ ۳. مبدأ این جریان ها یکی است، ولی لزوماً مقصد مشخص مشترک و قابل پیش بینی ای ندارند. هر کسی که جنبش پدیدارشناختی را بدون پیش فرض مطالعه و بررسی کند اختلاف بسیاری در میان انواع پدیدارشناسی های رایج می یابد و می گوید که پدیدارشناسی عبارت است از تحلیل توصیف آگاهی. همچنین گفته اند که پدیدارشناسی صرفاً با اگزیستانسیالیسم (Existentialism) مناسبت دارد.

مهم ترین دستاورد پدیدارشناسی پیوند ذهن گرایی افراطی و واقع گرایی افراطی در بطن برداشت پدیدارشناسی از مفاهیم جهان (World) و عقلانیت است؛ بدین صورت، عقلانیت دقیقاً به معیار تجاری سنجیده می شود که آشکار ساز آن هستند.

### پدیدارشناسی هیدگر

مارتین هیدگر پدیدارشناسی خود را از اینجا آغاز می کند که دازاین هست و پرسش از هستی، برای او مسئله اساسی است. به اعتقاد هیدگر، در میان تمام موجودات تنها انسان است که می تواند از معنای هستی سؤال کند و با هستی مواجه شود. بنابراین از طریق تحلیل پدیدارشناسی هرمنوتیکی انسان باید به معنای هستی پاسخ گفت. در حقیقت، پدیدارشناسی هیدگر با تفسیری خاص از حقیقت به مثابه نامستوری و انکشاف، موجود را به عنوان پدیدار مطرح می کند، یعنی موجودی که در نامستوری خود را به طرق مختلف و بسته به شیوه تقرب به دازاین نشان می دهد. وقتی موجودات به عنوان این یا آن ظاهر می شوند، می توانند به انحای گوناگون بر ما ظاهر شوند؛ اینکه آن ها در واقع چگونه بر ما ظاهر می شوند، مبتنی بر نوع تقریبی است که ما در هر حال به آن ها داریم.

هیدگر برای تعریف پدیدارشناسی به ریشه های یونانی کلمات «فانیون» یا «فاینستای» (Phainesthai)

و «لوگوس» اشاره می‌کند. فاینومون به معنای چیزی است که خود را نشان می‌دهد، چیزی ظاهر و منکشف. (Pha) خویشاوند است با (Phos) یونانی به معنای نور یا درخشندگی آنچه چیزی می‌تواند در آن مرئی باشد. پس پدیدارها مجموع چیزهایی هستند که در نور روز آشکار می‌شوند و لوگوس نیز چیزی است که در سخن گفتن انتقال داده می‌شود؛ معنای عمیق‌تر لوگوس رخصت ظهور دادن به چیزی است.<sup>۱</sup>

نکته هم این است که اگر چیزی بر ما پدیدار می‌شود از آن رو است که اولاً آن چیز قابلیت پدیدار شدن دارد، ثانیاً موجودی هست که این پدیدار را درمی‌یابد و ثالثاً این هم‌نواپی و درک و نسبتی که میان این دو برقرار است شرطی دارد؛ یعنی این هم‌نواپی و تطابق – اگر بتوان آن را تطابق خواند – از وجود است. وجود شرط علم، شهود و خودآگاهی (Self-Awareness) است؛ بنابراین پدیدارشناسی بدون توجه و تذکر به وجود چیزی ممکن نمی‌شود.<sup>۲</sup>

اساساً هیدگر روش خود در حل مسائل وجودشناسی را پدیدارشناسی می‌نامد. از آنجا که هر پدیداری همیشه به نوعی حاکی از وجود است، وجود نیز همیشه در قالب وجود موجودات عرض اندام می‌کند. برای هیدگر پدیدارشناسی هویتی وجودی پیدا می‌کند و در این میان دازاین مصداق بارز موجودی است که می‌تواند راه‌گشای ما به سوی وجود باشد. پس پدیدارشناسی هیدگر در نهایت به پدیدارشناسی وجودی دازاین می‌انجامد. در واقع، هیدگر از میان همه موجودات، فقط وجود انسانی (دازاین) را نقطه آغازین شناخت هستی می‌داند و البته این انتخابش بی‌دلیل نیست؛ زیرا دازاین در نمایاندن هستی بر سایر موجودات تقدم دارد.<sup>۳</sup>

پدیدارشناسی راهی است برای دستیابی به موضوع وجودشناسی، یعنی وجود موجودات و علم به وجود موجودات از این طریق که بگذاریم وجود انسان (دازاین) درباره خویش با ما سخن بگوید و خود را ظاهر سازد. پدیدارشناسی یعنی چیزی که مخفی است و می‌تواند آشکار شود؛ نه آن شیء نه این موجود یا آن موجود، بلکه یعنی وجود موجودات. بنابراین مراد از پدیدار در

۱. نک: سلیمی، ۱۳۸۹: ۳۸-۳۹.

۲. نک: داوری، ۱۳۹۳: ۲۸.

۳. نک: واعظی، ۱۳۸۶: ۱۲۶.

پدیدارشناسی هرمنوتیکی به مثابه یک روش ... / حسینی و حسین پور ۲۴۳

اینجا چیزی غیر از خود است، یعنی آشکارکننده و معلوم‌کننده خویش نیست. وی معتقد است معنای واقعی پدیدار یعنی آنچه خودش را در خودش نشان می‌دهد. او از پدیدار به معنای ظاهر و آشکارکننده یاد می‌کند؛ چون در مجموع باید پدیدار باشد تا خودش را فی‌نفسه، آن‌طور که واقعاً هست، نشان دهد یا به‌گونه‌ای چیزی غیر از خودش را آشکار سازد. همان‌گونه که بیان شد، پدیدار باید خودش را بدون واسطه آشکار سازد؛ اما اگر به واسطه چیز دیگری آشکار شود، هیدگر آن را پدیدار «شاخص» یا «هادی» می‌نامد. این‌گونه پدیدار شدن نشان‌دهنده معنای اصلی پدیدار نیست؛ زیرا در این صورت می‌گویند پدیدار شاخص ابهام دارد، یعنی ممکن است چیزی خود را واقعاً آن‌طور که هست نشان دهد یا خود را غیر از آنچه هست، ظاهر سازد. اگر پدیداری پدیدار دیگر را معلوم کند از معنای اصلی پدیدار دور می‌شود؛ زیرا پدیدار باید خودش، خودش را ظاهر سازد.<sup>۱</sup>

هیدگر در پدیدارشناسی بیشتر از ارسطو و به‌طور کلی از تفکر یونانی درباره وجود، که از آلتیا نشئت گرفته، تأثیر پذیرفت. نزد آنان آلتیا نامستوری امر حاضر است که باید خود را در تجلی خویشتن آشکار کند. در واقع، هیدگر پدیدارشناسی را راهی برای یافتن نوع جدیدی از پرسش درباره وجود یا تجدید پرسش از وجود به کار می‌برد؛ نامی برای روش وجودشناسی. پدیدارشناسی و به تعبیر دیگر، وجودشناسی، او «وجودشناسی بنیادین» (Fundamental Ontology) است که موضوعش وجودی است که از نظر هستی‌شناسی ممتاز است، یعنی دازاین.

البته روش پدیدارشناسی به معنای تفسیر است. پدیدارشناسی دازاین خصلت تفسیری یا تأویلی دارد و ما را به معنای اصیل وجود و ساختارهای اساسی وجود دازاین می‌رساند. بنابراین از نظر هیدگر، پدیدارشناسی به شناخت فهم دازاین یا همان خودشناسی معنا می‌شود.

این دیدگاه که شناخت انسان از وجود خود را ریشه تمام آگاهی می‌داند، مفهومی اساسی در بسیاری از مکاتب فلسفی، دینی و عرفانی است و شاید هیچ‌کسی به زیبایی مولوی آن را بیان نکرده باشد:

۱. نک: نوالی، ۱۳۹۱: ۴۷-۵۰.

جان جمله علم‌ها این است، این      که بدانی من کی‌ام در یوم دین  
آن اصول دین بدانستی تو لیک      بنگر اندر اصل خود، گر هست نیک  
از اصولینت، اصول خویش به      که بدانی اصل خود، ای مرد مه

بخش دوم اصطلاح فنومنولوژی، یعنی لوژی، به لوگوس برمی‌گردد. به زعم هیدگر، لوژی مرتبط با واژه لوگوس یا شناخت به معنای «آشکار ساختن آن چیزی که فرد در مورد آن سخن می‌گوید یا می‌گذارد دیده شود» است. به این ترتیب، معنای لوگوس شبیه معنای روشن‌کنندگی است که در لغت بر ترتیب دادن، سروسامان دادن، ساختن و طبقه‌بندی کردن اشیا دلالت می‌کند. این واژه در زبان یونانی هم به معنای سخن گفتن است و هم به معنای آنچه هیدگر بر آن تأکید می‌ورزد، یعنی «جمع آوردن»<sup>۱</sup> در واقع، لوگوس در وجود و زمان (*Being and Time*) نیز کاملاً مرتبط با هستی طرح می‌شود. وی در وجود و زمان تعبیر لوگوس را به جای زبان به کار می‌برد.<sup>۲</sup>

به طور کلی هیدگر راه وصول به معنای وجود را در فرایند تحلیل ساختار وجود انسان (دازاین) می‌داند. به عبارتی، درست نشناختن انسان و تعریف نادرست از او (مانند تعریف انسان به حیوان ناطق) باعث سوء برداشت و تعریف نادرست از پدیدارها و نیز از کل وجود می‌شود. به عقیده وی، فهم درست وجود در گرو فهم درست از وجود انسان است. او این تحلیل وجودی را فلسفه حقیقی می‌داند و آن را هم فلسفه و هم پدیدارشناسی و هم هرمنوتیک می‌خواند. بنابراین به نظر او، پدیدارشناسی و هرمنوتیک و فلسفه هر سه عبارتند از تحلیل وجودی انسان و شناختن او به منظور راه یافتن به درک و شناخت معنای وجود. به این ترتیب، او پدیدارشناسی را به وجودشناسی تبدیل می‌کند. البته پدیدارشناسی روش ماهیت‌شناسی نیست، بلکه روش وجودشناسی است.<sup>۳</sup>

### هرمنوتیک

واژه هرمنوتیک در یونان باستان به صورت پراکنده رواج داشته است. ارسطو از این لفظ برای

۱. نک: خاتمی، ۱۳۸۵: ۲۲۵.

2. See: Richardson, 1974: 66.

۳. نک: بیات، ۱۳۹۱: ۶۶.

پدیدارشناسی هرمنوتیکی به مثابه یک روش ... / حسینی و حسین پور ۲۴۵

رساله خویش در باب منطق قضایا، در کتاب ارغنون استفاده کرد.<sup>۱</sup> معمولاً دان هاور را نخستین کسی می‌دانند که این واژه را در عنوان کتاب خود، برای شناساندن گونه‌ای از دانش به کار برد. پس از انتشار این کتاب استفاده از هرمنوتیک گسترش یافت.<sup>۲</sup> در نتیجه این تحول، همان‌طور که پالمرگفت، «مفهوم هرمنوتیک به عنوان امری صرفاً مربوط به کتاب مقدس به هرمنوتیک به عنوان قواعد کلی تفسیر فقه اللغوی تبدیل شد و کتاب مقدس بدل به یکی از موضوعات ممکن این قواعد شد» (توران، ۱۳۸۹: ۱۷؛ واعظی، ۱۳۸۶: ۲۰-۲۱)؛ از این رو بررسی تاریخیچه هرمنوتیک را از سده هفدهم میلادی آغاز می‌کنند و دوران پیش از آن را «پیش تاریخ» هرمنوتیک می‌نامند. هرمنوتیک عبارت است از قاعده‌ها، معیارها و نظریه‌هایی که بر تفسیر و تأویل یک متن حاکمند. ظهور این رهیافت به زمانی بازمی‌گردد که کشیش‌های پروتستان که حجیت کلیسای کاتولیک را فرو نهاده بودند، ناچار بودند برای تفاسیر شخصی‌تر، قواعد مستقلی از کتاب مقدس بنا کنند. بنابراین مفهوم هرمنوتیک به معنای شاخه‌ای خاص از دانش، پدیده‌ای نوظهور و مربوط به دوران مدرنیته است.

خاستگاه لغوی واژه (Hermeneutics) را می‌توان در فعل یونانی (Hermeneuein) جست که اساساً به «تأویل کردن» ترجمه شده است. سؤال از قلمرو هرمنوتیک سؤالی است که به آسانی نمی‌توان به آن پاسخ داد. هرچند بعضی این پاسخ ساده را برگزیده‌اند که هرمنوتیک سنت تفکر و تأملی فلسفی است که می‌کوشد مفهوم فهمیدن را روشن کند و به این پرسش پاسخ دهد که «چه چیزی سازنده معنای هر چیز معنادار است؟»، اما این (هر چیز) می‌تواند شعر، متنی حقوقی، زبان یا فرهنگ بیگانه باشد.<sup>۳</sup>

گفته شد که اصطلاح هرمنوتیک از فعل یونانی (Hermeneuein) مشتق شده که در بسیاری از زبان‌ها به کار رفته و در زبان فارسی هم کم‌وبیش جا افتاده و کاربرد خاص خود را پیدا کرده است؛ اما یکی از مشکلاتی که در بحث هرمنوتیک در زبان فارسی با آن روبه‌رویم، یافتن واژه

۱. نک: احمدی، ۱۳۷۰: ۵۴۹.

۲. نک: پالمر، ۱۳۸۶: ۱۴۲.

۳. نک: واعظی، ۱۳۸۶: ۳۰-۳۱؛ Bruns, 1976: 1.

یا واژگان مناسبی است که بتواند بار معنایی این اصطلاح را، همان‌گونه که در معنای واقعی آن نهفته است، داشته باشد. گروهی از نویسندگان هرمنوتیک را به تأویل و تبیین کردن، گروهی دیگر به زبان خود ترجمه یا تفسیر کردن، برخی به روشن و قابل فهم کردن و برخی به تفسیر و تأویل معنا کرده‌اند. صورت اسمی این واژه (Hermeneia) به معنای تفسیر، و اغلب تفسیر پیام مقدس، است. ریشه این کلمات را در واژه هرمس (Hermes) جستجو کنند. هرمس فرزند زئوس و از خدایان یونان باستان است. او الهه رمزها و واسطه میان خدایان و انسان‌ها به شمار می‌رود که نقش رساندن پیام خدایان به یکدیگر را بر عهده داشت؛ یک شخصیت اسطوره‌ای. هرمس در حقیقت، پیام تقدیر را می‌آورد و آنچه را ورای شناخت و اندیشه انسانی است تغییر صورت می‌دهد.<sup>۱</sup> یونانیان هرمس را پیام‌آور خدایان می‌شناختند؛ اما سقراط در رساله کراتیلوس افلاطون، او را آفریننده زبان و گفتار می‌داند و با اشاره به خدای هرمس می‌گوید که او می‌تواند علاوه بر مفسر و پیام‌آور، دزد و دروغگو و حيله‌گر نیز باشد.<sup>۲</sup> در واقع، مفهوم و مبنای فلسفه هرمنوتیک از همین دوگانگی و ابهام سرچشمه گرفته است. به این معنا که انسان همواره در معرض خطر گمراهی به علت برداشت ناصحیح از زبان و کلام قرار دارد و برای درک درست معانی نیازمند تفسیر و بهره‌گیری از روش‌های خاص تأویل است؛ از همین رو به ادعای هیدگر و گادامر، هرجا مسئله فهم در کار است، هرمنوتیک حضور دارد.

سه وجه معنایی از کلمه هرمنوتیک می‌توان اکتساب کرد: ۱. بیان کردن کلمات با صدای بلند؛ ۲. توضیح دادن و ۳. ترجمه کردن.<sup>۳</sup> هرمنوتیک را نمی‌توان روش خاصی از تأویل یا مجموعه‌ای منسجم از نظریه‌ها دانست که بتوان آن را به شکلی منظومه‌وار شرح داد. در روزگار ما، مانند دوران پیشین، هرمنوتیک تنها به هیئت سنتی تاریخی وجود دارد.<sup>۴</sup>

هرمنوتیک دانشی است که درباره چیستی، شرایط، روش، معیار صحت و دیگر اوصاف مربوط به فهم پدیدارهای فرهنگی بحث می‌کند؛ از این رو هرمنوتیک در لغت به معنای «تفسیر

۱. نک: ریخته‌گران، ۱۳۷۸: ۲۱.

۲. نک: کاظمی، ۱۳۷۴: ۲۸۷.

۳. نک: پالمر، ۱۳۸۶: ۲۰-۲۱.

۴. نک: واینسهایمر، ۱۳۸۹: ۱۵.



پدیدارشناسی هرمنوتیکی به مثابه یک روش ... / حسینی و حسین پور ۲۴۷

و تأویل» است.<sup>۱</sup> به این ترتیب، علم هرمنوتیک به تفسیر وجود دازاین تبدیل شده است. در نظر هیدگر، وظیفه اساسی علم هرمنوتیک آشکار ساختن است و در اصطلاح شامل مجموعه بحث‌هایی است که در باره «تفسیر متن» (Text Kommentar) و فهم آن مطرح می‌شود و با توضیح و تشریح خود، آن را به وجهی بیان می‌کند که عقل انسانی بتواند آن را درک کند و به حوزه ادراک او انتقال یابد و باعث کشف معانی و رموز نهفته در هر چیزی شود.<sup>۲</sup> در حقیقت، هرمنوتیک هنر تفسیر، علم لغت، روان‌شناسی مؤلف یا حتی روش علوم انسانی نیست، بلکه فعلی است که هستی را از اختفا بیرون می‌آورد.

تفسیر و متن به چه معنا هستند؟ تفسیر به معنای شناخت معنای مقصود و کشف و بیان مراد گوینده است و با تأویل (Interpretation) فرق دارد؛ زیرا تأویل کشف رشته‌های معنا و سایه‌های معنایی سخن به معنای کوشش در کشف معناهای پنهان متن یا کنش است. بنابراین تفسیر در قیاس با تأویل، کاری به نسبت ساده‌تر است. متن (Text) در این تعبیر، شامل هر چیزی است که در ورای آن مطلبی و مفهومی نهفته باشد؛ از این رو، نه تنها نوشته، بلکه سخن و هر اثر هنری مانند نقاشی، موسیقی و آثار سینمایی را دربرمی‌گیرد. گاهی — چنانکه در مباحث هیدگر مشاهده می‌شود — معنای متن آن قدر توسعه می‌یابد که شامل عالم عین نیز می‌شود و اینجا است که هرمنوتیک از حوزه تفسیری خود خارج می‌شود و به قلمرو فلسفه و وجودشناسی گسترش می‌یابد. تأویل در حقیقت همان فهم تأویلگر از متن است؛<sup>۳</sup> پس تعجب‌آور نیست که هرمنوتیک به عنوان یک روش، از تأویل متون مقدس آغاز می‌کند و با فقه‌اللغه قرابت زیادی دارد.<sup>۴</sup> البته دانش هرمنوتیک با نقد روش‌شناسی می‌کوشد تا راهی را برای فهم بهتر پدیده‌ها ارائه کند؛ اگرچه گروهی از نظریه‌پردازان هرمنوتیک، با ایجاد و تبیین «روش» (Method) در مسیر فهم مخالفند و «فهمیدن» را یک واقعه می‌دانند که قابل اندازه‌گیری و روشمندسازی نیست. با این حال شلایرماخر هرمنوتیک را هنر فهمیدن دانست و گفت آنچه تا زمان او شکل

۱. نک: نصری، ۱۳۸۹: ۹۷.

۲. نک: ریخته‌گران، ۱۳۷۸: ۲۰.

۳. نک: احمدی، ۱۳۷۰: ۵۶-۶۵.

۴. نک: احمدی، ۱۳۷۷: ۹-۱۰.

گرفته، عمدتاً صورت‌هایی از هرمنوتیک خاص بوده و او قصد تأسیس هرمنوتیک عام را دارد.<sup>۱</sup> روشن است که این تعریف‌ها با نادیده انگاشتن تفاوت‌ها و حتی تقابلهای مراحل و گرایش‌های هرمنوتیکی، همه چیز را زیر چتری واحد جمع می‌کنند؛ از این رو برای دریافت تعریفی دقیق‌تر از این اصطلاح باید با لحاظ گرایش‌ها و چرخش‌های علم در دوران جدید، متناظر با هر نحله یا مرحله تعریفی جزئی‌تر عرضه کرد یا می‌توان ادعا کرد که تعریف اصطلاح هرمنوتیک همچنان در حال تغییر است. تأویل و تفسیرکردن، پدیده‌ای عادی و روزمره است و نمی‌توان به درستی منشأ تاریخی، فرهنگی و جغرافیایی آن را تعیین کرد.<sup>۲</sup> گستره این تعریف‌ها چنان است که ما را از دستیابی به تعریف همه تلاش‌های نظری موسوم به هرمنوتیک بازمی‌دارد؛ مثلاً هرمنوتیک دیلتای از سنخ روش‌شناسی است، ولی هیدگر هرمنوتیک را تأویل در باب بنیادهای وجودشناختی فهم می‌داند. بنابراین شایسته است که اصلاً آن را ترجمه نکنیم و از همان اصطلاح هرمنوتیک استفاده کنیم؛ چراکه واژگان متعدد رساننده تمام معنای هرمنوتیک نیستند و حتی در برخی موارد موجب بدفهمی‌هایی نیز شده‌اند. در نگاه بابک احمدی، از محققان ایرانی که عمده فعالیت‌های پژوهشی‌اش در حوزه وجودشناختی است، آمده است که هرمنوتیک نه علم است و نه روش، بلکه فعالیتی است ادراکی و ارتباطی که می‌توان آن را به نظریه‌هایی تقلیل داد که با تجربه، تأویل، توضیح و تفسیر پدیدارها سروکار دارند.<sup>۳</sup>

### هرمنوتیک هیدگری

هیدگر در بحث هرمنوتیک اظهار می‌کند که هر فهمی نوعی تأویل است. از نظر وی، در تأویل یا هرمنوتیک معنای پنهان پدیدارها کشف می‌شود. بنابراین هرمنوتیک با پدیدارشناسی رابطه دارد و هرمنوتیک واژه‌ای است که می‌توان آن را به جای پدیدارشناسی به کار برد. به معنای آشناتر، هرمنوتیک در نظر هیدگر، بحث و جدل درباره مفاهیم و مقولات نیست، بلکه اساساً آشکارکردن چیزی است که در درون ما می‌گذرد؛ چراکه تحلیل پدیدارشناسانه وجود انسان،

1. See: Schliermacher, 1998: 61.

۲. نک: پالمر، ۱۳۸۶: ۱۳-۱۵.

۳. نک: پالمر، ۱۳۸۶: ۷.

پدیدارشناسی هرمنوتیکی به‌مثابه یک روش ... / حسینی و حسین‌پور ۲۴۹

هرمنوتیکی است. هرمنوتیک هیدگر در این مرحله عمدتاً هرمنوتیک دازاین بوده و همواره درباره دازاین مطرح شده است. این هرمنوتیک نقطه عطف و محل عزیمتی شد برای مباحث هرمنوتیک فلسفی پس از هیدگر که متفکرانی مانند گادامر و ریکور پیگیری کردند. از این زاویه، تمام دستاوردهای هیدگر در تحلیل وجودی دازاین هرمنوتیکی است. البته مراد ما از اندیشه‌های هیدگر، افکار و ایده‌های خاص او در باب ماهیت فهم و ارتباط آن با هستی آدمی و سایر ویژگی‌های فهم است. تحلیل هیدگر از دازاین نشان می‌دهد که فهم، گونه بودن دازاین است.

در حقیقت، وجودشناسی و هرمنوتیک و پدیدارشناسی هرمنوتیکی سه علم به هم وابسته هستند که درکل فلسفه هیدگر ارکانی انفکاک‌ناپذیر از هم دارند. به اعتقاد او، فلسفه حقیقی باید در جست‌وجوی معنای وجود باشد و این هدف جز از رهگذر تحلیل پدیدارشناسانه دازاین حاصل نمی‌شود؛ این همان تحلیل پدیدارشناسانه هرمنوتیکی است.<sup>۱</sup> این روش در لغت به معنای نشان دادن ساختار وجودی دازاین و تحلیل نحوه وجود خاص آدمی است، نه اوصاف و مقوماتی که او تحت آن‌ها مندرج است؛ از این رو توصیف دازاین نوعی تفسیر آن و ذاتاً هرمنوتیکی است. وجه روش او، چه آن را پدیدارشناسی بدانیم و چه هرمنوتیک یا وجودشناسی، آن است که از استدلال و برهان عقلی خالی است و برای استفاده از آن نیازی به سلوک عقلی و قلبی نیست؛ اما تأثیر نگرش پدیدارشناسانه هیدگر در تلقی زندآگاهانه از طریق هرمنوتیک معنای اصیل وجود و ساختارهای اساسی آن اختصاص به دازاین دارد و با فهم دازاین از وجود آشکار می‌شود.

روش هرمنوتیک در فلسفه هیدگر همان روش پدیدارشناسی و پرسش بنیادین، یعنی پرسش از وجود، است که در سراسر پژوهش‌های او موج می‌زند؛ روشی که وی برای وجودشناسی در پیش می‌گیرد، پدیدارشناسی است. وقتی پرسش از معنای وجود در میان است، با پرسش بنیادین فلسفه سروکار داریم و نحوه تعامل با این پرسش، پدیدارشناختی است.<sup>۲</sup>

تلقی هیدگر از روش هرمنوتیک چیست؟ وی از این روش چه چیزی را مراد می‌کند؟ بنا بر نظر وی، شخصی که می‌خواهد درباره وجود تحقیق کند چه باید بکند؟ پاسخ وی پدیدارشناسی

۱. نک: واعظی، ۱۳۸۶: ۱۳۵.

۲. نک: جباری، ۱۳۸۷: ۳۵؛ نوالی، ۱۳۹۱: ۲۲-۲۱.

و تحلیل فهم وجود است که با خود وجود به انسان داده شده است و با روش استدلالی و نظری امثال دکارت و کانت، و عرفان و روش فلسفه تحلیلی هوسرل فرق دارد. وی هدف تفسیر را انکشاف وجود انسان می‌داند؛ چراکه با فهم و تفسیر، امکان‌های جدید به روی دازاین گشوده می‌شود.<sup>۱</sup> در حقیقت، هرمنوتیک برای هیدگر عبارت است از ممکن ساختن انکشاف و بروز آنچه در مورد دازاین است؛ اما آنچه همیشه فراموش شده، نوع بودن است که انسان هست. از نظر هیدگر اینکه چه ارتباطی میان انسان و بودن و انسان بودن و خود معنای بودن وجود دارد، همیشه فراموش شده است.

به نظر هیدگر، یگانه راه ما به سوی شناخت و درک هستی، تحلیل ساختار وجودی دازاین است. این به معنای آن نیست که به لحاظ وجودی، دازاین مقدم بر هستی است، بلکه برای آشکار کردن و شفافیت هستی راهی جز خودآشکاری وجود انسانی (دازاین) وجود ندارد. بنا بر نظر هیدگر، پیش‌فرض و تفسیری که از وجود و نیز از وجود انسان (دازاین) داریم در تفسیر متون کاملاً دخیل و تأثیرگذار است. به عقیده وی، به واسطه درک صحیح ساختار وجودی انسان (دازاین) است که می‌توان راهی به سوی درک معنای وجود یافت. دازاین خود و جهان را به روشی خاص و معمولاً به شکلی بد تفسیر می‌کند؛ مثلاً ممکن است خود را حیوان ناطق، جوهر متفکر یا امروزه به شکل یک ماشین لحاظ کند. به همین دلیل باید لایه‌های سوء تفسیر را جدا کنیم تا دازاین و وجود را همان‌طور که هست ببینیم. این سوء تفسیرها در نظریات فیلسوفانی نظیر ارسطو، دکارت و کانت نیز وجود دارد. هیدگر معتقد است باید این سوء تفسیرها را در موقعیت هرمنوتیکی آشکار کنیم و خود را از تأثیرات آنان رها سازیم.

به طور کلی، بنا بر هرمنوتیک فلسفی هیدگر، تفسیر صحیح از وجود انسان و به تبع آن، تفسیر صحیح از وجود، در تفسیر متون نقش‌آفرین و تأثیرگذار است. در واقع، به همین علت است که او فلسفه و پدیدارشناسی و هرمنوتیک را یک چیز می‌داند.<sup>۲</sup> البته وی عقیده دارد از آنجا که وجود انسان جریانی از انکشاف وجودشناختی است، باید مسئله هرمنوتیک در ارتباط با دازاین

۱. نک: بېمل، ۱۳۸۷: ۵۱؛ نصری، ۱۳۸۹: ۱۱۶.

۲. نک: بیات، ۱۳۹۱: ۴۸۳.

پدیدارشناسی هرمنوتیکی به مثابه یک روش ... / حسینی و حسین پور ۲۵۱

مطرح شود. او تأکید می‌کند که آدمی به صرافت طبع، مفسر است و شأن هرمنوتیک چیزی جز روی آوردن به تفسیر و تأویل حقیقت وجود آدمی نیست. بنابراین، هرمنوتیک وی تماماً متوجه دازاین است. تنها متنی که او شایسته تفسیر و تأویل می‌داند دازاین است. بنابراین هیدگر در پی تفسیر و کشف ذات وجود بود، وجودی که محفوف به مفاهیم، مکانمند و زمانمند نیست. در فلسفه متعارف آلمانی، از این کلمه به معنای وجود استفاده شده است. در واقع، هیدگر حقیقت هرمنوتیک را قوه ظهور وجود در تفهم و تفسیر می‌داند. بنابراین در نگرش وی، فهم نوعی مواجهه با پدیدارها است و هستی انسان در مقابله با پدیدارها و در مواجهه با موقعیت خویش معنا می‌یابد. از این منظر، تأویل و فهم ریشه در عقل انسان و ماهیت مستقل عقل انسانی ندارد، بلکه از ظهور اشیا و واقعیتی که با آن مواجه می‌شویم نشئت می‌گیرد.<sup>۱</sup>

هیدگر با استفاده از این روش انسان را به عنوان یک پدیدار مورد تحقیق و تحلیل پدیدارشناختی قرار می‌دهد و از هرگونه تحلیل مفهومی، شناخت ذهنی و حصولی، روش قیاسی و تمایز ذهن و عین که در فلسفه‌های ارسطویی، مدرسی و مدرن رایج است، پرهیز می‌کند و همچون بیکن معتقد است در شناخت اشیا و موجودات باید مستقیماً به سوی خود اشیا رفت.<sup>۲</sup>

هیدگر در کتاب وجود و زمان تأکید می‌کند که ابعاد اصیل روش پدیدارشناختی این روش را هرمنوتیک می‌سازد و هدف کتاب وجود و زمان را تشریح پدیدارشناسی استعلای پیشین از ساختار ماهوی وجود انسان و تقرب به زمان، فرهنگ و ماهیت پنهان تاریخ انسانی قلمداد می‌کند. وی مفهوم پدیدارشناسی هرمنوتیکی را در بخش هفتم وجود و زمان به کار برده است. طبق نوشته این بخش، هیدگر هرمنوتیک را نه یک روش، بلکه نظریه‌ای دانسته است که نتایج روش‌شناسی را به ارمغان می‌آورد. وی، برخلاف نویسندگان هرمنوتیک کلاسیک، هرمنوتیک را به معنای «روش آن دسته از علوم انسانی که منش تاریخی دارند» به کار گرفته است. درحقیقت آن را معنایی فلسفی که تمام تجربه‌های آدمی را دربرمی‌گیرد توصیف می‌کند و به همین دلیل از «دایره هرمنوتیک» نام می‌برد. هر تأویل که برای شناخت به کار می‌آید، باید ابژه تأویل را همچون ابژه بشناسد.<sup>۳</sup>

۱. نک: سلیمی، ۱۳۸۹: ۳۹.

2. See: Heidegger, 1995: 50.

۳. نک: احمدی، ۱۳۷۰: ۵۶۲-۵۶۳.

سؤالی که باید در اینجا مطرح شود این است که «آیا هیدگر فقط به وجودشناسی فهم توجه داشته و به کلی به تفسیر متون بی‌اعتنا است؟». بی‌تردید هرمنوتیک هیدگر عمدتاً گرد تحلیل و تفسیر هستی دازاین دور می‌زند، اما این به آن معنا نیست که او ارزشی برای تفسیر متون قائل نبوده است، بلکه تفسیر ایده‌های فیلسوفان، نظیر کانت و برگسون، و حتی شاعران، مانند هولدرلین، دقیقاً نمایانگر رویکرد هرمنوتیکی او به متون است. بنابراین می‌توان گفت تفسیر دازاین، و تفسیر خود به نحو عام، مستلزم تفسیر متون است.

هیدگر با مرتبط ساختن هرمنوتیک به وجود و با استناد به پدیدارشناسی استاد خویش هوسرل، صورت کاملاً بدیعی به هرمنوتیک داد و آن را «تفسیر حقیقت وجود آدمی» دانست. او در این صورت از هرمنوتیک نه متعرض اصول و قواعد شرح و بیان متون می‌شود و نه درصدد تأسیس روش‌شناسی مناسب علوم انسانی است، بلکه بر آن است که تبیینی پدیدارشناختی از حقیقت وجود آدمی به دست آورد. او تفهم و تفسیر را از شئون حقیقی و اگرستانسیال دازاین می‌داند. به همین سبب تفسیر حقیقت وجود آدمی، از آن حیث که مبنای وجودشناختی تفهم را به دست می‌دهد، به صورتی از منطق و مبحث علم هرمنوتیک مبدل می‌شود.<sup>۱</sup> وی این پروژه را روشی برای روشن ساختن، نمایان ساختن یا آشکار کردن مفاهیمی می‌داند که به طریقی در خود زندگی وجود دارند. در واقع، آن‌ها مفاهیمی نیستند که داده‌های حسی بر ما تحمیل کرده باشند، بلکه ساختارها و روابطی هستند که از تجربه مستقیم ما از جهان معنادار به دست می‌آیند.

### پدیدارشناسی هرمنوتیکی

قبل از ورود به بحث اصلی در مورد روش پدیدارشناسی هرمنوتیکی هیدگر، باید به طور خلاصه اشاره‌ای به واژه پدیدارشناسی داشته باشیم. پدیدارشناسی در لغت به معنای آشکار شدن (Appear) است. معادل انگلیسی آن (Phenomenology)، معادل آلمانی آن (Phänomenologie) و معادل فارسی آن «نمود» است، البته همه این معادل‌ها هم معنای آشکار شدن می‌دهند و هم معنای به نظر آمدن؛<sup>۲</sup> از این رو می‌تواند در علوم گوناگون به کار رود. این اصطلاح در تاریخ فلسفه به یک معنا به کار

۱. نک: ریخته‌گران، ۱۳۷۸: ۲۵۵.

۲. نک: جمادی، ۱۳۸۵: ۸۳.

پدیدارشناسی هرمنوتیکی به‌مثابه یک روش ... / حسینی و حسین‌پور ۲۵۳

نرفته است. نخستین بار این کلمه را شیشتوف فریدریش اوتینگر، زاهد آلمانی، در فلسفه به معنا و مفهومی دینی به کار برد. بعدها در قرن هجدهم ژان هنری لامبر (Zhan Henre Lamber)، شاگرد کریستان ولف (Kerestan Vilfe)، در فلسفه خود این کلمه را به کار گرفت که مرادش نظریه وهم و پندار بود. شاید کانت نیز تحت تأثیر لامبر از پدیدارشناسی انتقادی، یعنی از پدیدار در جهت مشخص کردن حدود شناخت آدمی، استفاده کرد؛ ولی برای (Phenomenon) معنایی جدید و گسترده‌تر قائل شد. او اعیان و رویدادها را از آن حیث که در تجربه ما نمودار می‌شوند، از وجود فی‌نفسه آن‌ها تفکیک و متمایز کرد و اولی را (Phenomena) نامید و دومی را (Nomena) یا «اشیا و موجودات فی‌نفسه»<sup>۱</sup>. خلاصه آنکه کانت لفظ پدیدارشناسی را بر خلاف معنای مورد نظر لامبرت به کار برد. لامبرت پدیدارشناسی را انتقاد نمود به قصد وصول به بود - حقیقت - می‌دانست، بر خلاف کانت که از آن تبدیل نمود به تجربه را قصد می‌کرد. بعدها هگل در کتاب پدیدارشناسی روح (Phenomenology of Spirit) از این کلمه استفاده می‌کند و پدیدار را وسیله وصول به مطلق قرار می‌دهد.<sup>۲</sup> به این ترتیب، پدیدارشناسی هگل حصول یک شناخت، به عبارت دقیق‌تر «روح مطلق»، از راه معرفت‌پدیداری است. تمرکز اصلی پدیدارشناسی هرمنوتیکی بر بررسی تجربه آگاهانه است و هدف آن توصیف تجربیات زندگی اجتماعی به همان صورتی که در زندگی واقع شده‌اند.

روش فلسفی و حرکت فکری دانستن پدیدارشناسی از ادموند هوسرل آغاز شد. وی برخلاف کانت، پدیدارشناسی را در پدیدارها یا نمودها محدود نکرد، بلکه وجود را به عنوان امر غیرقابل دسترس و پنهان شده محدود دانست. همچنین برخلاف هگل، آن را در وجود منحل نکرد، بلکه با قرار دادن اشیا و آنچه غیر از پدیدار بود، به مطالعه پدیدار برای رسیدن به هستی اقدام کرد. در اینجا پدیدار و هستی در یک معنا قرار گرفتند و پدیدارشناسی وسیله‌ای برای رسیدن به وجود و ذات در آگاهی و قرین وجودشناسی شد.<sup>۳</sup> خلاصه اینکه پدیدارشناسی یک روش است، اما روش رسیدن به حقیقت و انکشاف (Disclosedness). به این ترتیب، پدیدارشناسی بیشتر از

۱. نک: جمادی، ۱۳۸۵: ۸۴.

۲. نک: دارتیک، ۱۳۷۳: ۴-۳.

۳. نک: نوالی، ۱۳۹۱: ۴۹.

یک روش محض است. هیدگر نه تنها از پدیدارشناسی هوسرل پیروی کرد، بلکه از او هم فراتر رفت. وی در بی طرح پرسشی است که بتواند مسائل گوناگون درباره حقیقت را زیر چتر خود قرار دهد؛ یعنی پرسش از معنای وجود. وجود چیست و هستنده بودن اصولاً به چه معنا است و چگونه امکان بروز می‌یابد؟ در حقیقت، هیدگر به دنبال چیزی است که هر حقیقتی را به عنوان حقیقت، متمایز و قابل شناخت می‌کند.

در توضیح اینکه چرا دیدگاه هیدگر را نوعی پدیدارشناسی نامیده‌اند، باید گفت وی در فلسفه خود وجود را به طور کلی تحلیل می‌کرد. از آنجا که وجود با برهان و استدلال ثابت‌شدنی نیست، بلکه فقط می‌تواند خود را نشان دهد - چون انسان در وجود خود همه چیز را با قدرت درک می‌کند و با روش پدیدارشناختی آن را در جهت کشف و نزدیکی به وجود به کار می‌گیرد - در نتیجه، تحلیل وجود نوعی پدیدارشناسی است.<sup>۱</sup> همچنین از آنجا که وجود انسان جریانی از انکشاف هستی‌شناختی است، هیدگر به ما اجازه نمی‌دهد که مسئله هرمنوتیکی را جدا از وجود (فهم و معنادگی) انسان در نظر بگیریم. بر این اساس، علم هرمنوتیک در نزد هیدگر عبارت است از دیدگاهی بنیادی درباره چگونگی به ظهور رسیدن فهم در وجود. تحلیل وی علم هرمنوتیک را با هستی‌شناختی وجودی و نیز پدیدارشناختی پیوند می‌دهد.

در حقیقت، پدیدارشناسی هرمنوتیکی ناظر به پدیدارشناسی دازاین است که از رهگذر آن وجودشناسی بنیادین تحقق می‌یابد. وجود دازاین متمایل به افتادن در ورطه نسیان است؛ اما وجودشناسی درصدد رفع این نسیان برمی‌آید و پدیدارشناسی دازاین با تأویل او به دنبال خروج از این نسیان و انحطاط است. بنابراین این پدیدارشناسی به دو معنا صورت هرمنوتیکی می‌یابد: ۱. موضوع این پدیدارشناسی دازاین است که به آن منحصراً از وجه نظر خود وجود نگر بسته می‌شود؛ ۲. پدیدارشناسی تا آنجا که شرایط امکان‌شناسایی وجودشناختی دازاین را مطرح می‌کند، استعلایی (Transcendental) به معنای کانتی است. پدیدارشناسی در ارتباط با دازاین به شکل هرمنوتیک ظاهر می‌شود و هرمنوتیک در اینجا یعنی توضیح آنچه به دازاین مربوط می‌شود و در دازاین روی می‌دهد. فلسفه، وجودشناسی پدیدارشناختی به نحو کلی است که نقطه عزیمتش

۱. نک: ورنو، ۱۳۷۲: ۲۲۵.



پدیدارشناسی هرمنوتیکی به‌مثابه یک روش ... / حسینی و حسین‌پور ۲۵۵

تبیین هرمنوتیک دازاین، یعنی تحلیل نحوه وجود خاص آدمی، است.<sup>۱</sup> هیدگر پدیدارشناسی (دازاین) را غرض وصول به درک معنای هستی، رسالت اصلی فلسفه و حقیقت فلسفه راستین اعلام می‌کند و این پدیدارشناسی را هرمنوتیکی می‌نامد. هدف اصلی تأمل فلسفی هیدگر، شناخت حقیقت وجود است، یعنی هدفی وجودشناسانه (Ontological) دارد.

پدیدارشناسی دارای ویژگی تحلیلی بودن به معنای کانتی است؛ زیرا به عنوان تفسیر وجود دازاین از وجهه نظر حقیقت وجود، واجد معنای خاص تحلیلی بودن حیث قیام ظهوری یا از خود به‌درشوندگی دازاین است.<sup>۲</sup> هیدگر برای تحلیل دازاین نوعی خاص از روش پدیدارشناسی، یعنی پدیدارشناسی تأویلی یا هرمنوتیکی، را به کار می‌گیرد. وی در بخش پنجم کتاب زمینه و زمانه، پدیدارشناسی با موضوع قرار دادن «پدیدارشناسی هرمنوتیکی و وجودشناسی بنیادین» اندیشه‌های هیدگر را از زمینه پدیدارشناسی هوسرلی فراتر می‌برد و می‌گوید پدیدارشناسی ابزار لازم برای فهم دازاین است.<sup>۳</sup>

روش پدیدارشناسی هرمنوتیکی بر طبق تحلیل هیدگر مرگب از دو جزء پدیدار، یعنی آنچه خودش خودش را نشان می‌دهد، و لوگوس به معنای آشکار ساختن یا «مجال دیده شدن دادن» (Let-Be-Seen) است که در هر صورت، به معنای روشن ساختن چیزی است که خودش، خودش را پدیدار می‌سازد. در تفکر هیدگر، روش پدیدارشناسی روش استدلالی و اثباتی و عقلانی محض و نیز تجربی هم نیست، بلکه روش توصیفی و تحلیلی و فلسفی و نشان‌دادنی است؛<sup>۴</sup> اما هدف اصلی هیدگر در روش پدیدارشناسی هرمنوتیکی، ارتقای اعتبار و ارزش علوم انسانی و هم‌تراز کردن آن با علوم تجربی بود. وی تحلیلی معرفت‌شناسانه از علوم انسانی و به طور خاص از تاریخ ارائه کرد.

این روش پدیدار را به همان نحو که خود را به وسیله خودش نشان می‌دهد، توصیف می‌کند.

۱. نک: بیمل، ۱۳۸۷: ۵۱.

۲. نک: جباری، ۱۳۸۷: ۴۷-۴۸؛ Heidegger, 1998: 62-63.

۳. نک: بزرگی، ۱۳۷۷: ۱۱۸؛ جمادی، ۱۳۸۵: ۳۳۹.

۴. نک: مک کواری، ۱۳۷۷: ۴۸.

هر چیزی که خود را به هر نحوی که باشد، ظاهر سازد، پدیدار نامیده می‌شود. مراد این است که به پدیدار اجازه داده شود، خودش را پاک و بی آرایش آشکار سازد، یعنی هر واقعه آن طور که هست درک شود، نه از ورای قالب‌های پیش‌ساخته و با رنگ آمیزی خاصی که بعداً به آن داده شده است؛ مثلاً معنای نگرش یک روستایی به خانه و احوال خود، آن طور که او خود تصور می‌کند و می‌بیند، درک شود، نه از ورای نگرش‌های انتقادی که دیگران به آن دارند. بنابراین می‌توان گفت روش پدیدارشناسی هرمنوتیکی هیدگر در امتداد روشی است که در هر دوره از شکوه فلسفه، احیای مجدد آن برای رهایی از پیش‌داوری‌ها و دستیابی به تفکر ناب که در اوج اندیشه آن عصر به چشم می‌آمده، مد نظر قرار می‌دهد.<sup>۱</sup> از نظر هیدگر، زمانی می‌توان معنای پنهان پدیدارها را کشف کرد که پدیدارها نه کاملاً مخفی باشند و نه کاملاً آشکار. بنابراین در پدیدارشناسی هرمنوتیکی به سراغ چیزی می‌رویم که از یک جهت غایب و از جهت دیگر حاضر باشد. وجود این روند تمام‌نشدنی است؛ زیرا هر چیز ممکن است زمانی پنهان شود و زمانی آشکار، بنابراین نیاز به هرمنوتیک دائمی است.

### نتیجه

گزارش فشرده آرای هرمنوتیکی هیدگر، که به هیدگر وجود و زمان و قبل از آن مربوط می‌شود، نشان می‌دهد که او هرمنوتیک را وارد مرحله جدیدی کرده و صبغه فلسفی به آن بخشیده است. پیش از هیدگر، هرمنوتیک با مباحث متنوع خود در انواع اخص و اعم آن، از جمله مباحثی که شلایرماخر و دیلتای مطرح کرده بودند، از چهارچوب و حیطة علمی منطقی و دستوری فراتر نرفت؛ اما وی بر خلاف اسلاف خود، به جای اینکه از قواعد فهم متن مشکل یا فهم متن به طور عام یا فهم تاریخی سخن بگوید، از وجودشناسی فهم دازاین سخن گفته است. هرمنوتیک وجودی وی نه فقط یک علم منطقی و دستوری، بلکه تفسیری وجودی از عمل فهم است که در سرنوشت مباحث رایج هرمنوتیکی تأثیرگذار بوده است. هرمنوتیک هیدگر در این مرحله عمدتاً هرمنوتیک دازاین بوده و همواره در ارتباط با دازاین مطرح شده است. این هرمنوتیک

۱. نک: نوالی، ۱۳۹۱: ۸۱؛ کوروز، ۱۳۷۹: ۲۵.

پدیدارشناسی هرمنوتیکی به‌مثابه یک روش ... / حسینی و حسین‌پور ۲۵۷

نقطه عطف و محل عزیمتی برای مباحث هرمنوتیک فلسفی است که پس از هیدگر متفکرانی مانند گادامر و ریکور پیگیری کردند.

روش هرمنوتیک در فلسفه هیدگر عبارت است از دانش دستیابی به مفهوم و معنای واقعی مسئله مورد مطالعه و مورد تفسیر که شامل همه علوم انسانی می‌شود. از آنجا که بنای دانش هرمنوتیک در مقابل پوزیتیویسم و روش‌های تجربه‌گرایی نهاده شده بود و نقطه عزیمت آن تکیه بر فهم در مقابل تبیین و شناخت بود، قرار دادن فهم در مقابل تبیین و تأکید بر تمایز این دو، بیش از پیش مرهون تفکر دلتای بوده است. توجه به پیش‌فهم‌ها و پیش‌فرض‌ها در فرایند تحقیق و تفسیر و تأکید بر خالی نبودن ذهن محقق یا مفسر قبل از آغاز یا در حین تحقیق یا تفسیر از دیگر بنیان‌های دانش هرمنوتیک است که درست در نقطه مقابل پوزیتیویسم و تجربه‌گرایی قرار می‌گیرد. انتخاب موضوع تحقیق به مبنای آگاهی کلی و اجمالی پیشین محقق از آن موضوع، توجه به علائق، منافع و انگیزه‌های محقق و نیز توجه به وضعیت فرهنگی، اجتماعی و تاریخی او، چه در انتخاب موضوع تحقیق و چه در انجام آن و مباحثی از این قبیل، مباحثی هرمنوتیکی هستند که امروزه چنان طرح و بسط یافته‌اند که هم در حوزه علوم انسانی و هم در حوزه علوم تجربی مؤثر و قابل ملاحظه‌اند. بر این اساس، امروزه هرمنوتیک به صورت مبنایی عام و معتبر در روش‌شناسی علوم انسانی درآمده که در عین حال بر روش‌شناسی علوم تجربی نیز تأثیر گذاشته و ضمن توجه به مرزها و تفاوت‌های این دو نوع علم، تقابل آن‌ها را به نوعی تعامل مبدل ساخته است. به طور کلی، پدیدارشناسی بر شک دکارتی استوار است و بر همین مبنا شناخت حقیقت را هدف اصلی خود قرار می‌دهد؛ اما در این میان برخی از مفاهیم را بعضاً به صورت التقاطی در نظر گرفته و به همین دلیل شناخت را با ابهام همراه کرده است.

روشی که هیدگر در تحلیل وجود آنجایی به کار می‌برد، روش پدیدارشناسی هرمنوتیکی به معنای آشکارسازی و پدیدارکردن چیزی است که خود را پدیدار می‌کند؛ اما هدف اصلی هیدگر در روش پدیدارشناسی هرمنوتیکی، ارتقای اعتبار و ارزش علوم انسانی و هم‌تراز کردن آن با علوم تجربی بود. وی تحلیلی معرفت‌شناسانه از علوم انسانی و به طور خاص از تاریخ ارائه کرد. به طور کلی، خطوط اصلی و ویژه در روش تحقیق بر پایه پدیدارشناسی هرمنوتیکی عبارتند از: درون‌نگری

بدون تکیه محض بر عقل، بر ادراک و فهم متکی بودن، تاریخی و زمانمند دانستن پدیده‌های انسانی - اجتماعی، تمامیت و کلیت‌ها را در نظر داشتن.

پدیدارشناسی به منزله هرمنوتیک فرایند آن‌گونه خودفهمی است که برای دازاین امکان پذیر است. دازاین در فهم خویشتن درصدد تعیین اوصاف و ویژگی‌های خویش نیست، بلکه بیشتر در پی فهم امکاناتی است که فراروی نحوه هستی خاص خودش وجود دارد. به اعتقاد هیدگر، پدیدارشناسی ساختار وجودی دازاین را نشان می‌دهد، نه اوصاف دازاین یا مقولاتی که او تحت آن‌ها قرار می‌گیرند. از نظر هیدگر، فلسفه یک هستی‌شناسی کلی پدیده‌شناسانه است که از هرمنوتیک دازاین عدول می‌کند. وجود دازاین که در آن از کل ساختارمند به‌تنهایی از حیث وجودشناسانه حمایت شده، برای ما قابل دسترس می‌شود، آن‌هم تنها از طریق این کل از پدیده تک و اساساً یگانه‌ای که فراهم‌کننده بنیادی هستی‌شناسانه برای امکانات دانسته شده است. در حقیقت، سراسر پدیدارشناسی نوعی تصریح در عین وضوح و بدهت و نوعی وضوح و بدهتِ تصریح است. بدهتی که روشن و واضح می‌شود و تصریحی که وضوح و بدهت را عرضه می‌کند، همان تجربه پدیدارشناختی است. از این نظر، پدیدارشناسی نمی‌تواند جز به صورت هرمنوتیک انجام پذیرد.

پدیدارشناسی هرمنوتیکی به مثابه یک روش ... / حسینی و حسین پور ۲۵۹

## کتاب نامه

### الف- فارسی

- احمدی، بابک (۱۳۷۰)، ساختار و تأویل متن، چاپ اول، تهران: نشر مرکز.
- بزرگی، وحید (۱۳۷۷)، دیدگاه‌های جدید در روابط بین الملل (تأویل‌شناسی - پسانوگرایی - نظریه انتقادی)، چاپ دوم، تهران: نشر نی.
- بوخسکی، اینوستیوس (۱۳۷۹)، فلسفه معاصر اروپایی، ترجمه شرف‌الدین خراسانی، چاپ اول، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- بیات (مشکات)، عبدالرسول (۱۳۹۱)، فرهنگ واژه‌ها: درآمدی بر مکاتب و اندیشه‌های معاصر، با همکاری جمعی از نویسندگان، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی؛ قم: مؤسسه اندیشه و فرهنگ دینی.
- بیمل، والتر (۱۳۸۷)، بررسی روشنگرانه اندیشه‌های مارتین هیدگر، ترجمه بیژن عبدالکریمی، چاپ دوم، تهران: انتشارات سروش.
- پالمر، ریچارد (۱۳۸۶)، علم هرمنوتیک، ترجمه محمدسعید حنایی کاشانی، چاپ ششم، تهران: نشر هرمس.
- توران، امداد (۱۳۸۹)، تاریخ‌مندی فهم در هرمنوتیک گادامر (جستاری درحقیقت و روش)، چاپ چهارم، تهران: نشر بصیرت.
- جباری، اکبر (۱۳۸۷)، پرسش از وجود با نگاهی به کتاب وجود و زمان مارتین هیدگر، تهران: نشر کویر.
- جمادی، سیاوش (۱۳۸۵)، زمینه و زمانه جستاری در زندگی و اندیشه هوسرل و هیدگر، چاپ اول، تهران: نشر ققنوس.
- خاتمی، محمود (۱۳۸۵)، جهان در اندیشه هیدگر، تهران: اندیشه معاصر.
- دارتیک، آندره (۱۳۷۳)، پدیدارشناسی آندره دارتیک، ترجمه محمود نوالی، تهران: نشر سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها، انتشارات سمت.

۲۶۰ هستی و شناخت / سال ۶ / شماره ۱ / پیاپی ۱۱ / صص ۲۳۱-۲۶۱

- ریخته‌گران، محمدرضا (۱۳۷۸)، منطق و مبحث علم هرمنوتیک - اصول و مبانی علم تفسیر، چاپ اول، نشر کنگره با همکاری مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- سلیمی، حسین (۱۳۸۹)، هرمنوتیک و شناخت روابط جهانی، چاپ اول، تهران: نشر رخداد.
- کاظمی، علی اصغر (۱۳۷۴)، روش و بینش در سیاست، تهران: انتشارات امور خارجه.
- کمالی، سید مجید (۱۳۹۰)، «پیوند پدیدارشناسی و هرمنوتیک در هستی‌شناسی هیدگر»، کتاب ماه فلسفه، شماره ۴۴، ص ۱۶.
- کوروز، موریس (۱۳۷۹)، فلسفه هیدگر، ترجمه محمود نوالی، تهران: انتشارات حکمت.
- کوکلمانس، یوزف (۱۳۸۸)، هیدگر و هنر / یوزف ی. کوکلمانس؛ ترجمه محمدجواد صافیان، آبادان: نشر پرشش.
- لیوتار، ژان فرانسوا (۱۳۷۵)، پدیدارشناسی، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، چاپ اول، تهران و پاریس: نشر نی.
- محمدیانی، داوود (۱۳۸۴)، «رویکرد تطبیقی به وجودشناسی در فلسفه هیدگر و ملاصدرا»، پژوهش‌های فلسفی - کلامی، شماره ۲۳.
- مک‌کواری، جان (۱۳۷۶)، مارتین هیدگر، تهران: انتشارات گروس.
- مک‌کواری، جان (۱۳۷۷)، فلسفه وجودی، ترجمه محمدسعید حنایی کاشانی، چاپ اول، تهران: انتشارات هرمس.
- نصری، عبدالله (۱۳۸۹)، راز هرمنوتیک (هرمنوتیک، قرائت‌پذیری متن و منطق فهم دین)، چاپ اول، تهران: انتشارات سروش.
- نوالی، محمود (۱۳۸۳)، نگرش آگزیستانسیالیستی (مجموعه مقالات)، چاپ اول، تبریز: انتشارات دانشگاه تبریز، مؤسسه تحقیقات علوم انسانی - انسانی.
- هوسرل، ادمنند (۱۳۹۳)، فلسفه و بحران غرب، ترجمه رضا داوری اردکانی، انتشارات هرمس.
- هیدگر، مارتین (۱۳۹۱)، وجود و زمان، ترجمه محمود نوالی، چاپ اول و دوم، تبریز: انتشارات دانشگاه تبریز.
- واعظی، احمد (۱۳۸۶)، درآمدی بر هرمنوتیک، چاپ پنجم، تهران: انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

پدیدارشناسی هرمنوتیکی به مثابه یک روش ... / حسینی و حسین پور ۲۶۱

- واینسهایمر، جوئل (۱۳۸۹)، هرمنوتیک فلسفی - و نظریه ادبی، ترجمه مسعود علیا، چاپ دوم، تهران: انتشارات ققنوس.

- ورنو وال، ژان (۱۳۷۲)، پدیدارشناسی و فلسفه هست بودن، ترجمه یحیی مهدوی، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.

#### ب-انگلیسی

- Bruns, Gerald (1976). *Hermeneutics Ancient and Modern*, London: Yale University Press.
- Heidegger, Martin (1995). *Zur Seins Frage*, Frankfurt a.M: Vittorio Klostermann.
- Heidegger, Martin (1998). *Being and Time*, Translated by John Macquarrie & Edward Robinson, Southampton: the Camelot press Ltd.
- Husserl, Edmund (1981). *Philosophy of Arithmetic* Halle, London: Springer.
- Richardson, William J. (1974). *Heidegger through Phenomenology to Thought*, Hague: Fordham University Press.
- Schliermacher, Friedrich (1998). *Hermeneutics and Criticism and other writing*, U.K: Cambridge University press.